عنوان:

حسد

|  |
| --- |
| شناسنامه مطلب |
| کد مطلب | t-241 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/رذائل و فضائل/رذائل/سطح شناخت |
| برچسب | تزکیه، تربیت نفس، رذائل، حسد، موجبات حسد، مفاسد حسد، امام خمینی |
| توضیحات |  |

 بالسّند المتّصل إلى محمّد بن يعقوب عن علىّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن داود الرّقّى، عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال:

قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: قال اللّه عزّ و جلّ لموسى بن عمران: يا ابن عمران لا تحسدنّ النّاس على ما آتيتهم من فضلي، و لا تمدّنّ عينيك إلى ذلك، و لا تتبعه نفسك، فإنّ الحاسد ساخط لنعمي صادّ لقسمى الّذي قسمت بين عبادي و من يك كذلك فلست منه و ليس منّى.[[1]](#footnote-1)

ترجمه:

 «داود حديث مى‏كند از حضرت صادق، عليه السلام، كه فرمود رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، گفت: خداى عز و جل به موسى بن عمران فرمود: «اى پسر عمران، البته حسد نورز به مردم بر آنچه به آنها دادم از فضل خود، و چشمان خود را به سوى آن خيره مكن و نفرست دنبال او نفس خود را، زيرا كه همانا حسد كننده، غضبناك است به نعمت من، رو برگردان است از قسمتهايى كه ما بين بندگان خود بخش كردم. و كسى كه چنين باشد، پس من از او نيستم و او از من نيست.»

شرح:

 «حسد» حالتى است نفسانى كه صاحب آن آرزو كند سلب كمال و نعمت متوهمى را از غير، چه آن نعمت را خود دارا باشد يا نه، و چه بخواهد به خودش برسد يا نه. و آن غير از «غبطه» است، چه كه صاحب آن مى‏خواهد از براى خود نعمتى را كه در غير توهم كرده است، بدون آنكه ميل زوال آن را از او داشته باشد. و اينكه گفتيم كمال و نعمت «متوهم»، زيرا كه لازم نيست آن چيزى را كه حسود ميل‏ زوال آن را دارد كمال و نعمت باشد في نفسه، چه بسا چيزهايى كه في نفسه از نقايص و رذايل است، ولى حسود آن را كمال گمان كرده زوال آن را مى‏خواهد. يا آنكه چيزى از نقايص انسانيه و كمالات حيوانيه است و حسود چون در حد حيوانيت است آن را كمال داند و زوال آن را مى‏طلبد. مثلا در بين مردم كسانى هستند كه فتّاكى و خونريزى را هنر دانند! و اگر كسى چنين باشد به او حسد ورزند. يا بذله گويى و هرزه سرايى را كمال پندارند و به آن حسد مى‏كنند. پس ميزان توهّم كمال است و گمان نعمت، نه خود آنها. مقصود آن است كه شخصى كه در غير نعمتى ديد، چه واقعا نعمت باشد يا نباشد، و زوال آن را مايل بود، چنين شخصى را حسود گويند.

و بدان كه از براى حسد اقسامى است و درجاتى، به حسب حال محسود، و به حسب حال حسود، و به حسب حال حسد في نفسه.

اما به حسب حال محسود، چنانچه به كمالات عقليه يا خصال حميده يا مناسك و اعمال صالحه يا امور خارجيه از قبيل مال و منال و عظمت و حشمت و غير آن حسد برند، يا به مقابلات هر يك از اين‏ها حسد برند در صورتى كه كمال توهم شود.

و اما به حسب حال حسود، چنانچه حسد از عداوت يا تكبر يا خوف يا غير آن پيدا شود از اسبابى كه بعدها ذكر آن مى‏شود.

و اما به حسب حال حسد في نفسه، كه مى‏توان گفت درجات و تقسيمات حقيقيه حسد اين است نه آن سابقيها، پس، از براى آن در جانب شدت و ضعف مراتبى است كثيره كه به حسب اسباب مختلف شود، و نيز به حسب آثار اختلاف پيدا كند. ما ان شاء اللّه در ضمن فصولى چند اشاره به مفاسد و علاج آن به مقدار مقدور خويش مى‏نماييم. و منه التّوفيق.

**بعضى از موجبات حسد**

از براى حسد اسباب بسيارى است كه عمده آن به رؤيت ذلّ نفس برگردد، چنانچه در كبر به حسب نوع عكس آن است. همان طور كه انسان كه رؤيت كمالى‏ در خود كرد و غير را فاقد ديد از آن يك حالت تعزز و ترفع و سركشى از براى نفس او پيدا شود و تكبر كند، وقتى كه غير را كامل ديد در او يك حالت ذلّ و انكسارى رخ دهد كه اگر عوامل خارجيه و مصلحات نفسانيه نباشد حسد توليد كند. و گاه شود كه ذلّ خود را در همسرى غير با خود پندارد، چنانچه صاحب كمال و نعمت بر مثل خود يا تالى تلو خود حسد ورزد. و توان گفت حسد همان حال انقباض و ذلّ نفس است كه اثر آن ميل زوال نعمت و كمال است از غير. و بعضى، چنانچه علامه مجلسى‏[[2]](#footnote-2)، قدس سره، نقل فرمودند، اسباب حسد را منحصر كرده‏اند در هفت چيز:

اوّل عداوت دوم تعزز. و آن چنان است كه بداند كه محسود به واسطه نعمتى كه دارد بر او تكبر كند، و او طاقت كبر و فخر او را نداشته باشد، پس زوال آن را بخواهد.

سوم كبر. و آن چنان است كه حسود بخواهد به صاحب نعمت تكبر كند و ممكن نباشد جز به زوال آن.

چهارم تعجب. و آن چنان است كه تعجب كند از اينكه اين نعمت بزرگ را اين شخص دار است. چنانچه خداى تعالى از امم سابقه خبر مى‏دهد كه گفتند: ما أَنْتُمْ إلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا.[[3]](#footnote-3) و گفتند: أ نؤمن لبشرين مثلنا؟[[4]](#footnote-4) تعجب كردند از آنكه كسى كه مثل خود آنهاست فائز به مرتبه رسالت و وحى شود، پس حسد ورزيدند.

پنجم خوف. و آن چنان است كه بترسد از مزاحمت صاحب نعمت به واسطه آن با مقاصد محبوبه او.

ششم حب رياست. چنانچه مبتنى باشد رياست او به اينكه كسى در نعمت مساوى او نباشد.

هفتم خبث طينت. كه كسى را نتواند در نعمت ببيند.» انتهى كلامه‏[[5]](#footnote-5).

ولى به عقيده نويسنده چنانچه اشاره به آن شده، غالب اين‏ها، بلكه تمام اين‏ها، برگشت مى‏كند به رؤيت ذلّ نفس، و سبب بلا واسطه حسد- به آن معنى كه مشهور حسد را معنى كنند- آن است. و اما بنا بر آنچه كه ما در معنى حسد گفتيم، كه خود اين حالت حسد باشد، مضايقه نيست در صحت آنچه ذكر شده است. و در هر صورت، بحث در اطراف اين معانى خارج از مقصود ما و وضع اين اوراق است.

**بعضى از مفاسد حسد**

بدان كه حسد خودش يكى از امراض مهلكه قلبيه است. و از او نيز زاييده شود امراض كثيره قلبيه و كبر و مفاسد اعمالى كه هر يك از موبقات است و براى هلاك انسان سببى مستقل است. و ما به ذكر بعضى از آنها كه پر ظاهر است مى‏پردازيم، و ناچار مفاسد خفيه‏اى دارد كه از نظر نويسنده پوشيده است.

اما مفاسد خودش، پس بس است براى آن آنچه صادق مصدّق خبر داده است فى صحيحة معاوية بن وهب قال: قال أبو عبد اللّه، عليه السّلام: آفة الدّين الحسد و العجب و الفخر. و في صحيحة محمّد بن مسلم عن أبي جعفر، عليه السّلام: إنّ الرّجل ليأتي بأىّ بادرة فيكفّر و إنّ الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل النّار الحطب.[[6]](#footnote-6) يعنى حضرت باقر، عليه السلام، فرمود: «همانا مرد بيايد با هر لغزش فعلى يا زبانى كه در غضب از او صادر شود پس آمرزيده شود، و همانا حسد هر آينه مى‏خورد ايمان را چنانچه آتش هيزم را مى‏خورد.» معلوم است ايمان نورى است الهى كه قلب را مورد تجليات حق، جل جلاله، قرار دهد، چنانچه در احاديث قدسيه منقول است: لا يسعنى أرضي و لا سمائي بل يسعنى قلب عبدى المؤمن.[[7]](#footnote-7) اين نور معنوى، اين بارقه الهيه، كه قلب را وسيعتر از جميع موجودات قرار مى‏دهد، منافات دارد با آن تنگى و تاريكى كه در قلب از كدورت اين رذيله پيدا مى‏شود. اين صفت خبيث و زشت چنان قلب را گرفته و تنگ مى‏كند كه آثار آن در تمام مملكت باطن و ظاهر پيدا شود. قلب محزون و افسرده، سينه گرفته و تنگ، چهره عبوس و چين در چين شود. البته اين حالت نور ايمان را باطل كند و قلب انسانى را بميراند، و هر قدر قوّت پيدا كند، نور ايمان رو به ضعف گذارد.

امام خمینی(ره)، چهل حديث(اربعين حديث)، ص: 112

نرم افزار مجموعه آثار امام خمینی(ره) مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور

1. ( 1) اصول كافى، ج 2، ص 307،« كتاب ايمان و كفر»،« باب حسد»، حديث 6. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) حديث 1، پاورقى 14. [↑](#footnote-ref-2)
3. «شما جز بشرى همانند ما نيستيد.» (يس- 15). [↑](#footnote-ref-3)
4. «آيا ما به دو انسان همانند خودمان ايمان آوريم؟» (مؤمنون- 47). [↑](#footnote-ref-4)
5. بحار الانوار، ج 70، ص 240،« كتاب ايمان و كفر»،« باب حسد»، مرآة العقول، ج 10، ص 159،« كتاب ايمان و كفر»،« باب حسد». [↑](#footnote-ref-5)
6. اصول كافى، ج 2، ص 306،« كتاب ايمان و كفر»،« باب حسد» حديث 1. [↑](#footnote-ref-6)
7. حديث 2 پاورقى 15. [↑](#footnote-ref-7)